

مدل روبنا- زیربنا
در جامعه‌شناسی
مارکس، دورکیم و وبر

دکتر علی‌رضا مکی‌نژاد



شرکت نشر
نقد افکار

سرشناسه: مکی نژاد، کیومرث - ۱۳۹۲ -
عنوان و نام پدیدآور: جامعه‌شناسی از دیدگاه اروپا - زیرینا (مارکس، دورکیم، وبر) / تألیف: کیومرث مکی نژاد.
مشخصات نشر: تهران: شرکت نشر سندس، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۱۴۰ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۸-۱۶۳-۳
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: مارکس، کارل، ۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ م - - تئوری‌های سیاسی و اجتماعی
موضوع: دورکیم، داوید امیل، ۱۸۵۸ - ۱۹۱۷ م - - تئوری‌های سیاسی و اجتماعی
موضوع: وبر، ماکس، ۱۸۶۴ - ۱۹۲۰ م - - نظریه‌های سیاسی و اجتماعی
موضوع: جامعه‌شناسی
موضوع: نظم و بی‌نظمی - جنبه‌های اجتماعی
موضوع: جامعه‌شناسی - تاریخ
رده بندی کنگره: J۴۳۳/۷ م ۲ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی: ۵۴/۳۲۰
شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۵۷۱۲۱



شرکت نشر
نقد افکار

تألیف: دکتران، ناصر انقلاب، نرسیده به پیچ شمیران، کوی نویخت،
شماره ۱، طاق شمکف؛ تلفن: ۷۷۵۱۰۹۸۳؛ تلفاکس: ۷۷۶۰۳۲۱۲

www.nashreafkar.com

nashreafkar@gmail.com

مدل روبنا - زیر در جامعه‌شناسی

مارکس، دورکیم و...

دکتر کیومرث مکی‌نژاد

صفحه آرا: مریم غفوری

ناظر فنی چاپ: نگار ساسانی

لیتوگرافی: سحر گرافیک؛ چاپ: مهارت؛ صحافی: مهرگان

تیراژ: ۵۵۰ نسخه نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

بها: ۱۰۰۰۰ تومان

شابک: ۳ - ۱۶۳ - ۲۲۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۹.....	مقدمه
۲۳.....	بخش اول
۲۵.....	مدل روبرو - زیر
۳۹.....	فرهنگ، سیاست و اقتصاد در جامعه‌شناسی مارکس و انگلس
۶۱.....	فرهنگ، سیاست و اقتصاد در جامعه‌شناسی دورکیم
۷۹.....	فرهنگ، سیاست و اقتصاد در جامعه‌شناسی وبر
۱۰۱.....	مدل زیربسا - روبرو با آثار جامعه‌شناسان مدرن پارسونز، هابرماس و اوفه
۱۰۹.....	بخش دوم
۱۱۱.....	عاملیت و ساختار و «جایگاه ارشدین» در نظام‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی
۱۱۷.....	عاملیت و ساختار در خرده نظام اقتصادی
۱۲۱.....	عاملیت و ساختار در خرده نظام سیاسی
۱۲۵.....	عاملیت و ساختار در خرده نظام فرهنگی
۱۲۹.....	روابط متقابل فرهنگ و سیاست
۱۳۵.....	روابط متقابل سیاست و اقتصاد
۱۴۱.....	روابط متقابل فرهنگ و اقتصاد
۱۴۷.....	روابط متقابل فرهنگ، سیاست و اقتصاد
۱۴۹.....	سخن پایانی
۱۵۲.....	یادداشت‌ها
۱۵۶.....	فهرست منابع فارسی
۱۶۱.....	فهرست منابع انگلیسی

مقدمه

بن‌سید در سارایی بخش‌های مختلف فلسفه ارسطو آن را به منطق، فلسفه‌ی خطری شامل طبیعت، ریاضیات و "سیاست" فلسفه‌ی عملی که شامل اخلاق، اقتصاد و سیاست بود تقسیم کرده است (میتون، ۱۳۸۷، ص ۲۴۹). به بیان دیگر فلسفه یا حکمت عملی که شامل اخلاق، اقتصاد و سیاست است را می‌توان به عنوان حکمت یا فلسفه‌ی اجتماعی تلقی کرد. این جامعه‌شناسان مسلمان، ابن خلدون به مولفه‌های حکمت اجتماعی - مانند سیاست و اقتصاد - و روابط متقابل آنها توجه خاصی نشان می‌داد (ریتزر، ۱۳۷۴، ص ۸). هگل در فلسفه حق "خود به شکل گذرا به نقش تعیین کننده نهادهایی مانند خانواده و جامعه مدنی که دارای اهمیت اقتصادی می‌باشند در دولت اشاره می‌کند ولی اصول فلسفه‌ی وی، ذهن یا ایده [روح] مهمترین نقش را در دولت و جامعه دارا می‌باشد (Hegel, 2001, P: 199-204).

مارکس تحت تاثیر فویرباخ به جای جهان روح - کانون هگل جهان مادی اجتماعی را محور نظریه پردازی‌های خود قرار می‌دهد (کوزر، ۱۳۷۳، ص ۱۱۵). بنابراین او در "نقد فلسفه‌ی حق هگل" اشاره می‌کند که خانواده و جامعه‌ی

مدنی ماده‌ی بنیادی و زمینه‌ی طبیعی است که دولت از آن پدید می‌آید (Marx 1970, Part 1, P: 1-6). در جامعه‌شناسی مارکس - به خصوص پس از مهاجرت وی به فرانسه و تحت تأثیر سن سیمون - این بنیاد مادی اجتماع تبدیل به روابط اقتصادی می‌شود چرا که سن سیمون نوشته بود: "صورت‌های حکومتی چیزی بیشتر از یک صورت نیستند حال آن که روابط مالکیت پایه‌ی کار را فراهم می‌سازند. از همین روی روابط مالکیت پایه‌ی واقعی ساختمان اجتماعی را می‌سازند." سن سیمون از نخستین کسانی بود که جامعه را به سان کارگاه عظیم روابط مادی دینی دیده بود (کوزر ۱۳۷۳، ص ۱۱۷).

بنابراین مارکس با هم‌فکری انگلس سرانجام در فصل اول "ایدئولوژی آلمانی" (۱۸۴۶-۱۸۴۵) این بیان روشن خود را از مساله زیر بنا - رو بنا در مورد ارتباط بین سیاست، اقتصاد و فرهنگ ارائه می‌دهد و روابط اقتصادی را نسبت به سیاست و فرهنگ، زیربنای رو بنای جامعه می‌داند.

دورکیم و وبر دو جامعه‌شناس دینی که پس از مارکس و انگلس به طرح نظریات خود پرداختند و هر دو به عنوان بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی مدرن شناخته می‌شوند (کرایب ۱۳۸۲، زیباکلام ۱۳۸۵) نظریات را در نقد و توضیح دیدگاه مارکس و انگلس به خصوص درباره‌ی مسأله‌ی رو بنا مطرح کردند. گفته می‌شود که کل فلسفه حاشیه‌ای بر افلاطون است و قیاسی محدودتر اگر در مورد نظریه‌ی اجتماعی گفته شود که کل آن حاشیه‌ای بر دیدگاه‌های مارکس و انگلس است و در دیالوگ با آن تکامل یافته است به نظریه‌ی اغراق آمیزی نمی‌رسد.

دورکیم در سال ۱۸۸۶ از آلمان دیدار کرد و با اندیشه‌ی مارکس به طور مستقیم آشنا شد (گیدنز ۱۳۶۳، ص ۱۳). البته او می‌گفت پیش از این مرحله برداشت‌های اصلی خود را در جامعه‌شناسی پرورانده است (تامپسون ۱۳۸۸، ص ۲۴). اما او با

مسئله سوسیالیسم اشتغال ذهنی دائم داشت، به طوری که قرار بود موضوع تز دکترای اولین اثر مهم وی روابط میان فردگرایی و سوسیالیسم باشد اما سرانجام به شکل تمام شده‌ی «تقسیم کار در جامعه» در سال ۱۸۹۳ منتشر شد (تامپسون ۱۳۸۱، ص ۴۹). دورکیم در این کتاب تنها یک بار از مارکس نام می‌برد ولی کاملاً مشخص است که ایده‌ی ماتریالیسم تاریخی و مسئله‌ی زیر بنا - روبنا برای وی مسئله مهمی است:

«... یافتم و دیدی که سابقاً نقش فرعی داشتند اکنون نقش درجه اول پیدا کرده‌اند. در مقابل غلبه اقتصادی، وظایف نظامی، اداری و دینی بیش از پیش عقب می‌روند.» (دورکیم، ۱۳۸۱، ص ۱۱۱)

«علم اخلاق ... نوعی زمینه‌ی خردمندانه‌ی محافظه‌کار به ما می‌دهد. بعضی‌ها، به حق، برخی از نظریه‌های مدعی سعی بودن افراد گرفته‌اند که آن‌ها آشنوند و انفعالی‌اند. اما من این‌ها را می‌دانم که این‌گونه نظریه‌ها فقط در اسم علمی‌اند.» (همان ص ۳۸)

«کوشیده‌ایم تا در جست و جوی علل واقعی، چیزی را که جنبه‌ی دایوری شخصی یا برآورد ذهنی داشته است کنار بگذاریم و به برخی از واقعیات امر در ساخت اجتماعی عمیق برسیم. ...» (همان ص ۳۸)

«اخلاق حداقل ضروری، مایحتاج لازم و نان روزانه‌ای است که جوامع بشری بدون آن نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهند.» (همان ص ۵۳)

«... برای تبیین دگرگونی‌های جوامع در گذشته نباید درصدد یافتن دگرگونی‌ها بر سعادتمندی افراد بود زیرا عامل تعیین‌کننده‌ی آن جوامع تأمل نامبرده نیست. علم اجتماعی باید از مقایسه‌ی میزان سودمندی جوامع که اغلب اوقات مهم‌ترین موضوع مورد علاقه‌اش بوده به طور قطع دست بکشد.»

... از آن‌جا که محیط ملادی به نسبت ثابت است، ادامه یافتن پیوسته‌ی تغییرات را در محیط مذکور نمی‌توان جست. پس باقی می‌ماند محیط اجتماعی و در

همین محیط است که باید شرایط اصلی تغییرها را بیاییم» (همان ص ۲۲۱)

[تأکیدها از نویسنده است.]

بنا به تعریف دورکیم موضوع جامعه‌شناسی ساختار یافتن اجتماعی و موجبیت‌گرایی (دترمینیسم) ساختاری بود (تامپسون ۱۳۸۸، ص ۲۱). دورکیم در سال ۱۸۹۷ یعنی همان سالی که «خودکشی» را منتشر کرده است درباره «پهوم ماتریالیستی تاریخ» مقاله‌ای نوشته است و در آن می‌گوید که دترمینیسم اقتصادی مارکس غیرعلمی است چرا که «فرض می‌کند برخی عوامل اقتصادی برتری می‌دارد در حالی که این گفته فقط می‌تواند یک فرضیه باشد (همان ص ۲۴). او برای مقایسه‌ی دین و اقتصاد، برای تبیین پدیده‌های اجتماعی نقش بنیانی‌تری برای دین قائل می‌شود و اقتصاد را نسبت به آن فرعی‌تر می‌داند (Duchene, 2005, p:15-17).

به موارد دیگر در مورد دورکیم درباره‌ی مسأله‌ی زیر بنا - رو بنا در فصل مربوط به او اشاره می‌کنیم. بنا بر این اگرچه دورکیم می‌کوشد که به مارکس و انگلس ارجاع ندهد و کوشش زیر بنا - رو بنا و ماتریالیسم تاریخی را در آثار اصلی‌اش به کار نمی‌برد و نفوذی را بر کارش انکار می‌کند (همان، ص ۱۷-۱۵) اما مسأله‌ی محوری در جامعه‌شناسی مارکس و انگلس دقیقاً همان مسأله‌ی مارکس بوده است یعنی اینکه کدام یک از سه مؤلفه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حکمت عملی یعنی سیاست، اقتصاد و اخلاق (فرهنگ) نقش بنیادی‌تر و تعیین‌تری برای تبیین پدیده‌های اجتماعی دارد. دورکیم بیشتر خود را با اگوست کنت واضع کلمه‌ی جامعه‌شناسی (Sociology) در پیوند و هم‌سخنی می‌بیند، بنا بر این بخشی از آثاری هم که در مورد جامعه‌شناسان کلاسیک نوشته می‌شود به بحث استنتاج دورکیم از ارجاع به مارکس و نیز سایر علل با جامعه‌شناسی وی آغاز می‌شود. اما وبر برخلاف دورکیم از اصطلاحات «ماتریالیسم تاریخی» و «زیر بنا - رو بنا» در دو اثر اصلی‌اش یعنی «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» و «اقتصاد و جامعه» به صراحت استفاده می‌کند و علی‌رغم اینکه در کل ۱۴۶۹

صفحه‌ی «اقتصاد و جامعه» تنها ۴ بار به مارکس ارجاع می‌دهد (ترنر، ۱۳۷۹، ص ۲۷) کاملاً آشکار است که با «شیخ مارکس» در گفتگوی انتقادی است. این مطلب در فصل مربوط به او روشن‌تر خواهد شد.

مسأله‌ی زیر بنا - رو بنا مهم‌ترین مسأله‌ی مارکسیسم است (بشیریه، ۱۳۷۶، ص ۲۱۴). این کتاب در پی آن است که نشان دهد این مسأله همچنین مهم‌ترین مسأله‌ی جامعه‌شناسی و در واقع مسأله «کانتی» جامعه‌شناسی است چرا که دو جامعه‌شناس مهم بعدی یعنی دورکیم و وبر در آن با مارکس و انگلس تفاوت دیدگاه داشته‌اند. در دیالوگ انتقادی با آنها در عمل این مسأله‌ی را به مهم‌ترین مسأله جامعه‌شناسی تبدیل کرده‌اند.

مفهوم زیر بنایی بودن در آثار مارکس و انگلس دارای معانی متعددی است. در مقدمه‌ی نقد اقتصاد سیاسی که یکی از مشهورترین و مهم‌ترین آثار مارکس است و از اصطلاحات «مسرودگی» و «تعیین کردن» در مورد مفهوم «زیربنایی بودن» استفاده می‌کند و همچنین تعریف اولویت تبیینی و توضیحی را نیز از معانی «زیربنایی بودن» می‌سازد. دیئولوژی آلمانی که اولین تری‌انس که در آن مارکس و انگلس مفهوم زیربنایی بودن را معرفی می‌کنند علاوه بر مفهوم «تعیین کردن» مفهوم «شکل‌بنیادی» را نیز آید آمدن و تشکیل شدن» و «برآیند پالایش یافته» نیز به عنوان معانی «زیربنایی بودن» ارائه می‌شود.

در پاورقی صفحه‌ی ۱۱۱ جلد اول سرمایه از اصطلاحات «تعیین کردن» و «غالب بودن» برای اشاره به ایده‌ی «زیربنایی بودن» استفاده می‌شود. همچنین به مفهوم «شیوه‌ی گذران زندگی» به عنوان یک مفهوم هستی‌شناختی برای ایده‌ی زیربنایی بودن اشاره می‌شود. انگلس نیز در نامه‌ای به «نقش آلمان» در محتوا» به عنوان معنای زیربنایی بودن اشاره کرده است. همچنین مارکس در «فقر فلسفه» از تمثیل «سایه و بازتاب» بهره گرفته و شرایط سیاسی را بازتاب یا سایه‌ای از جامعه مدنی که زیربنای اقتصادی را می‌سازد، می‌داند (بشیریه

۱۳۷۶ ص ۲۸۶).

در آثار اصلی دورکیم و وبر زیربنایی بودن بیشتر به مفهوم «اولویت تبیینی» و گاه به مفهوم «نقش تعیین کننده» و «مفهوم هستی شناسانه» به کار می‌رود. از جامعه‌شناسان مدرن آلتوسر به دو اصطلاح «تعیین کننده بودن» و «غالب بودن» اشاره می‌کند. پارسونز علاوه بر مفهوم «اولویت تبیینی» به مفهوم «نقش غالب و مسلط داشتن» در این مورد اشاره کرده است. هابرماس نیز مفهوم «نقش غالب و مسلط» را در آثارش یادآور می‌شود و اوفه نیز هر سه معنی «اولویت تبیینی» و «نقش غالب» و «نقش تعیین کننده» را برای مفهوم «زیربنایی بودن» در نظر می‌گیرد.

در بخش دوم کتاب مورد رابطه‌ی بین کنشگران ارشد و ساختارها از مفهوم «غالب و مسلط بودن» به عنوان معنی زیربنایی بودن استفاده شده است. همچنین در مقایسه ساختارها با اساسی و اقتصادی و فرهنگی علاوه بر مفهوم مذکور از مفهوم «نقش غالب تبیینی» یا همان «اولویت تبیینی» برای معنی «زیربنایی بودن» نیز استفاده شده است.

در این بخش از کتاب مهم‌ترین موضوع دیگری که بدان پرداخته شده است مفهوم عاملیت و ساختار است. البته در این بحث آنچه که بیشتر مورد نظر بوده است جایگاه عامل یا کنشگر بوده است. زیربنایی یا «ارشد و مسلط» به کنشگران اجتماعی قابلیت می‌دهد که با سایر کنشگران متفاوت است. بنابراین در بخش دوم نوع خاصی از مدل «عاملیت - ساختار» یعنی رابطه «عاملیت ارشد و ساختار» مورد بحث قرار گرفته است چرا که برای تبیین مفهوم زیربنایی بودن این جایگاه ارشدیت عامل نقش مهم و کلیدی دارد. البته اشاره به نقش «کنشگران ارشد» بدان معنا نیست که نویسنده از امکان / فرصت‌های ساختاری یا موقعیت‌های ساختاری عاملان غفلت می‌کند. بدون شک این امکان عملکرد مؤثر کنشگران ارشد توسط ساختاری که آن‌ها در درون آن کنش دارند فراهم

می‌آید و در هر موقعیت اجتماعی آن‌ها قادر به این کنش نخواهند بود. ولی اصولاً جایگاه ارشدیت برای هر عامل در درون هر خرده نظام چه خرده نظام سیاسی، چه خرده نظام فرهنگی و چه خرده نظام اقتصادی به آنها توان و نیرویی اعطا می‌کند که با توان سایر کنشگران که چنین موقعیتی ندارند متفاوت است. بنابراین به علت این امکان و فرصتی که در نتیجه‌ی موقعیت ارشدیت برای کنشگران ارشد فراهم می‌آید آن‌ها امکان می‌یابند که بر ساختار مورد نظر تسلط و چیده‌باشند و همچنین در شرایطی مناسب در تغییرات ساختاری، نقش «تعیین‌کننده» داشته باشند و به اصطلاح دارای نوعی «اولویت تبیینی» باشند. ریشه‌ی مسئله‌ی زیر بنا - روبنا در این است که بنیاد نظم در کنش اجتماعی چیست. جان لاک به ادعای اجتماعی را نتیجه‌ی همگرایی خودانگیخته و اتفاقی منافع و اگر ا تلقی می‌کند. ران ژاک روسو آن را محصول قرارداد اجتماعی می‌داند و تأکید می‌کند که این نتیجه‌ی اقتداری می‌دانست که انسان‌ها به آن تمکین می‌کنند تا از نزاع دور بمانند و پارسونز مندر از دورکیم و فروید بنیاد نظم اجتماعی را در الگوها، عبادات و ارزش‌هایی که برای کنشگر فردی یا جمعی معنایی دارند می‌داند (روبنه ۱۳۹۱، ص ۱۰۲-۱۰۰). به بیان دیگر ریشه‌ی مسئله‌ی زیر بنا - روبنا این است که کدام مفهومی نظام اجتماعی نقش بنیانی‌تر و اصلی‌تری در تبیین نظم اجتماعی مستقیم دارد.

مارکس و انگلس تقریباً مشابه لاک برای تبیین این نظم برای منافع اقتصادی نقش اولیه و مهم‌تری قائل می‌شدند. دورکیم تا حدی مشابه روسو فرهنگ دربردارنده‌ی الگوها و هنجارهای نظم اجتماعی به صورت تعیین‌کننده قرارداد اجتماعی را، بنیاد این نظم اجتماعی می‌دانست و وبر نیز تقریباً مشابه هابز قدرت و اقتدار را در اثر اصلی‌اش «اقتصاد و جامعه» به عنوان مبنای نظم اجتماعی در نظر می‌گرفت (ترنر ۱۳۷۹، ص ۳۱۷). اهمیت مارکس و انگلس در این است که آن‌ها برای اولین بار یک صورت‌بندی مشخص از ارتباط بین سه مؤلفه‌ی اصلی

حکمت اجتماعی یعنی اقتصاد، سیاست و فرهنگ ارائه دادند و نقش متفاوتی برای این مؤلفه‌ها در تبیین ساختار و نظم اجتماعی قائل شدند و از این لحاظ است که می‌توان آنها را بنیان‌گذار نظریه‌ی اجتماعی مدرن دانست چرا که همین مسأله برای دورکیم، وبر، آلتوسر، پارسونز، هابرماس و اوفه نیز مطرح بوده است و آن‌ها در نقد و توضیح دیدگاه مارکس و انگلس، نظریات اجتماعی خود را رورانداند.

البته تأثیر اجتماعی کنش در هر کدام از سه خرده نظام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی متفاوت است ولی هر سه کنش سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در نهایت کنشی اجتماعی هستند و اگر اساس نظریه‌ی اجتماعی بر مبنای تعیین نقش زیربنایی از بین این سه خرده نظام بنا نهاده شده است، این بدان معنا است که کنش‌ها در این سه خرده نظام با یکدیگر قیاس‌پذیر هستند چون در صورت اینکه فرض شود کنش‌ها در این سه خرده نظام با یکدیگر قابل مقایسه نیستند در این صورت مسأله تعیین سرایت تأثیر خود به خود متفی خواهد شد. پس اگرچه کنش فرهنگی و کنش اقتصادی و کنش سیاسی با یکدیگر تفاوت دارند ولی همه در اجتماعی بودن مشترک هستند. مثلاً اگر در پاورقی صفحه‌ی ۱۱۱ جلد اول سرمایه اشاره می‌شود که در آتن و روم سیاست نقش غالب را در اجتماع داشته است علت آن است که در آتن اکثر شهروندان دارای کنش سیاسی به صورت شرکت در مجامع قانونگذاری و دادگاه‌ها بوده‌اند، در بین تقریباً همگی شهروندان دارای نوعی کنش سیاسی بوده‌اند که در آن، زیاده‌خواهانه‌ترین نوع کنش اجتماعی بوده است. اما در سده‌های میانه به علت اینکه اعلا مذهب در مردم نیرومندتر از دوره‌های بعدی یا قبلی بوده است و مردم بیشتر به کلیسا می‌رفته و در انجام فرایض مذهبی معمولاً نقشی فعال داشته‌اند بنابراین دین یا کاتولیسیسم نقش برجسته‌ای در اجتماع داشته است. پس چون هر سه نوع کنش مذکور مستلزم نوعی عمل اجتماعی هستند این «عمل اجتماعی» به عنوان وجه

مشترک هر سه نوع کنش و کنشگران فعال در هر سه خرده نظام می‌تواند تنقی شود اگرچه که وسعت و میزان تأثیرگذاری هر کدام از این عمل‌های اجتماعی بسته به زمان و مکان بر ساختارهای جامعه متفاوت خواهد بود.

آنچه که تا به حال گفته شد اشاره به دیدگاه‌های بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی با توجه به یک پارادایم فلسفی است. اما لازم است که به جریه‌بندی ایندولوژیکی که اثبات این جامعه‌شناسان به وجود آورده است و در تفسیر آثار آنان بسیار مؤثر بوده است نیز اشاره شود.

پس مرگ دورکس در ۱۸۸۳ انگلس به عنوان مهم‌ترین سخنگوی رسمی افکار مارکس شناخته شد. در سال مرگ مارکس کارل کائوتسکی سوسیال دموکرات اتریشی برای دورکس نو (۱۹۱۷-۱۸۸۳) را منتشر کرد که به عنوان ارگان نظری حزب سوسیال دموکرات آلمان در نشر اندیشه‌های سوسیالیستی در سطح جهان نقش عمده‌ای ایفا کرد. دورکس تحت تأثیر نگرش انگلس در کتاب «آنتی دورینگ» بود که واقعاً یک سیستم به معنای رایج در آن زمان در نتیجه‌ی همکاری کائوتسکی و انگلس در سال‌های ۱۸۹۵-۱۸۸۳ پدیدار شد. از طریق برداشت کائوتسکی از مارکسیسم اصول ماتریالیسم تاریخی به عنوان اساس مارکسیسم رواج یافت و در سال‌های دهه‌ی ۱۹۰۰ میلادی سده‌ی بیستم او به عنوان سرمدمدار مارکسیسم ارتودوکس شناخته شد (بشپیه ۱۳۷۶، ص ۳۴-۲۴) دورکیم و وبر که آثار عمده‌شان در فاصله‌ی زمانی ۱۹۰۰-۱۸۸۰ نوشته شده است در واقع در پاسخ به ماتریالیسم تاریخی مارکسیست اقدام به تدوین نظریات جامعه‌شناختی خود کرده‌اند.

مارکس در ابتدا یک لیبرال افراطی بود اما در فضای مهیج پاریس به سوسیالیسم گروید. در سال ۱۸۶۴ نخستین انترناسیونال کارگری در لندن بنیان گذاشته شد. صنعتگران آلمانی مقیم لندن مارکس را به عنوان نماینده‌شان به انترناسیونال فرستادند و او به زودی و در نخستین نشست آن بر این انترناسیونال کاملاً مسلط

شد و سرانجام به عنوان رئیس شورای عمومی انتخاب شد. مارکس طی ده سال از عمرش بیشتر توانش را به امور این انترناسیونال اختصاص داد. در این سال‌ها او می‌کوشید تا آنچه را که با یک اتحاد نیم‌بند میان ایدئولوژی‌های متفاوت آغاز شده بود به یک جنبش منسجم تبدیل کند. جنبشی که می‌بایست بر پایه‌ی همان ایدئولوژی انقلابی‌ای سازمان گیرد که او در سال‌های تبعید در انگلستان و در انزوا نهایی آن سال‌ها ساخته و پرداخته بود. در سال ۱۸۶۷ که نخستین جلد سرمایه منتشر شد، مارکس به عنوان رهبر انترناسیونال چهره‌ای سرشناس بود. این کتاب به زود در میان سوسیالیست‌های اروپا خواستار پیدا کرد. و توسط بیشتر اعضای انترناسیونال خوانده شده بود (کوزر ۱۳۷۳، ص ۱۰۷-۹۷).

با توجه به اینکه مارکس در درجه‌ی اول طبقه‌ی کارگر بود او در جلد اول سرمایه در مبحث «قانون ارزش - کار» تحت تأثیر اسمیت و ریکاردو به عمد اثر تمام هزینه‌های سرمایه به جز کار را نادیده می‌گیرد^۲ (وود ۱۳۸۷، ص ۳۹۵). در سال ۱۸۷۱، مارکس پس از انتشار سرمایه و ویلیام استانی جوونس انگلیسی در کتاب خود با نام «نظریه‌ی اقتصاد سیاسی»، اصول و نظریات اقتصاد کلاسیک یعنی دانش اقتصاد سرمایه‌داری را به‌ساز نظریه‌ی «مطلوبیت» مورد تجدید نظر قرار دارد (نمازی ۱۳۹۰، ص ۷۲). مارکس با توجه به گرایشش به سوسیالیسم و نقش رهبری‌اش در انترناسیونال کارگری، اعتراض‌ها به نظریه‌ی «ارزش - کار» را نادیده می‌گرفت. بنابراین مهم‌ترین اثر مارکس یعنی جلد اول سرمایه یک اثر ایدئولوژیک است (کرایب ۱۳۸۲، ص ۲۰۶). مارکس به قدرت گرفتن جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی در سال‌های پس از مرگ مارکس و رواج اصول ماتریالیسم تاریخی به عنوان اساس مارکسیسم در آن سال‌ها، جامعه‌شناسانی مانند دورکیم و وبر در نهایت در نوعی جبهه‌بندی ایدئولوژیک در برابر مارکس نظریات اجتماعی خود را پروراندند. مثلاً ماکس وبر با وجود آنکه در «اقتصاد و جامعه» تا حدود قابل توجهی از دیدگاهی که در «اخلاق پروتستانی

و روح سرمایه‌داری» داشت فاصله می‌گیرد اما به علت اهمیت ایدئولوژیکی که «اخلاق پروتستانی» داشت تا سال ۱۹۲۰ یعنی زمان در گذشتش به محتوای آن معتقد بود (و بر ۱۳۷۳، ص ۲۳۰).

این جبهه‌بندی ایدئولوژیک در فاصله زمانی ۱۹۹۱-۱۹۱۷ یعنی سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۱ در غروپاشی اتحاد شوروی اهمیت مضاعف می‌یابد. مثلاً با وجود آنکه نامش روشن است که وبر در گفتگوی انتقادی با مارکس است، کارل لویت در یک بررسی درباره‌ی وبر و مارکس که در سال ۱۹۳۲ منتشر کرده است می‌گوید: «نادانیه می‌دانی که «پروپلماتیک» وبر را بر حسب احکام و مقولات نظری مارکس می‌توانیم (لویت ۱۳۸۵، ص ۱۱۶). پارسونز به عنوان مهم‌ترین جامعه‌شناس مطرح پس از جامعه‌شناسان کلاسیک، به علت همین جبهه‌بندی‌های ایدئولوژیک با محمود آنکه در رساله‌ی دکترایش تحلیل جامعه‌ی سرمایه‌داری را با نظریه‌ی مارکس شروع کرده بود در اولین اثر مهمش یعنی «ساخت کنش اجتماعی» که سال ۱۳۷۰ منتشر شده است، اهمیت مفهومی مارکس را کم‌رنگ در نظر می‌گیرد (روشن ۱۳۹۰، ص ۶۲).

در دو دهه‌ی پایانی جنگ سرد این تضادهای ایدئولوژیک بین بلوک شرق و غرب تشدید می‌شود. به این علت در آمریکا با وجود آنکه جزء کشورهای لیبرال و مرکز جهان آزاد تلقی می‌شد در کتاب‌های درسی به این زمینه‌ی نظریه‌ی جامعه‌شناسی به چاپ می‌رسید توجه کمی به مارکس می‌شد (پارسونز ۱۳۷۴، ص ۱۸۹). بنابراین با توجه به آنچه که گفته شد در تحلیل اثری که در فاصله‌ی زمانی ۱۹۹۱-۱۹۱۷ و حتی گاه پس از آن در زمینه‌ی نظریه‌ی اجتماعی داشته می‌شود می‌بایست به این جبهه‌بندی‌های ایدئولوژیک توجه داشت. علت دیگر هم دورکیم پیش از مارکس در بعضی از کتاب‌های درسی نیز با وجود آنکه او آثارش را پس از مارکس و در نقد وی نوشته است نیز معمولاً به همین علت می‌باشد. در هر حال باید تفاوت مسائل ایدئولوژیک را با آنچه که یک بررسی «فلسفی

- نظری محض» نامیده می‌شود در ارزیابی این گونه آثار همیشه مدنظر داشت. در بخش اول هنگام بررسی جامعه‌شناسی مارکس، دورکیم و وبر پاراگراف‌های متعددی از آثارشان نقل شده است. علت این رویکرد آن بوده است که در تفسیر کارهای این سه جامعه‌شناس آثار زیادی منتشر شده است و بعضی از این آثار با توجه به گرایش‌های ایدئولوژیکی که توضیح داده شد گاه به متن اصلی کتاب‌های این متفکران وفادار نبوده‌اند و بیشتر دریافت‌های شخصی خود را نقل کرده‌اند. بنابراین برای جلوگیری از هرگونه ابهام و سوء تفاهم روش نقل مستقیم در این بخش گرفته شده است.

در جامعه‌شناسی نظری مدل‌سازی وسیله‌ای است کمکی در جهت تبیین و فهم بهتر واقعیت‌ها انجام می‌دهد. هدف عمده‌ی مدل، توصیف و تجسم است و ما را در سازمان‌دهی اطلاعات با همی می‌دهد (شومیکر و همکاران ۱۳۸۷، ص ۱۳۶-۱۳۳). مدل زیر بنا - رو بنا در این کتاب به عنوان یک «فرامدل» یا «فراروایت» و به عنوان مبنا برای طرح چگونگی ارتباط بین خرده نظام سیاست، اقتصاد و فرهنگ مطرح می‌گردد و نظریه‌ی جامعه‌شناسی معروف یعنی مارکس و انگلس، دورکیم، وبر، پارسونز، آلتوسر، هابرماس و اوفه بر پایه‌ی آن مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد. بخش اول این کتاب در حکم مقدمه‌ی بخش دوم است. البته آنچه که در این نوشتار کوتاه ارائه می‌شود تنها در حد یک طرح کلی و مقدمه‌ای برای بررسی و مطالعه و تحقیق بیشتر است و نه الزاماً به عنوان یک طرح قطعی و نهایی. نکته‌ای که ذکر آن در همین جا لازم است آن است که با وجود اینکه هر ۸ جامعه‌شناسی که در بخش اول کتاب معرفی شده‌اند از اندیشمندان جامعه‌شناس غرب هستند بنابراین اصولاً جوامعی که مصداق این رساله‌ی کوتاه هستند در درجه‌ی اول جوامع غربی و سپس جوامعی است که در دوره‌ی معینی از تاریخ متأثر از نظریات مارکس در آن‌ها نظام کمونیستی برپا بوده است. اگر در مواردی جامعه‌ای غیر از جوامع فوق مدنظر باشد در متن به آن تصریح می‌شود.

دوست عزیز آقای دکتر شریون و کیلی جامعه شناس، اولین دست نوشته‌های این کتاب را مطالعه کردند و با چند بار صرف وقت توصیه‌های بسیار سودمندی ارائه نمودند. توصیه‌های ایشان مبنای ساختار اصلی بخش اول این کتاب را تشکیل می‌دهد. همچنین جناب آقای دکتر تقی آزاد ارمکی استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران پس از مطالعه‌ی این اثر نظراتی درباره‌ی تکمیل فصل‌های مختلف ارائه کردند. آقای دکتر نبوی از تحریریه نشر آگه نیز نکاتی را درباره‌ی این کتاب شکل کتبی و شفاهی یادآور شدند. آقای دکتر مصطفی مهرآیین مدیر مؤسسه مطالعات «رحمان‌ناره» این اثر را مطالعه کردند و جهت نقد و بررسی به آقای حسام حسینی تحویل دادند و جناب آقای سلامت با ارائه یک بررسی انتقادی بانسب مفصل بسیار مفید و بازنگری و ارتقاء بخش‌های مختلف این اثر نقش برجسته‌ای داشتند. جناب آقای دکتر محمد علی مرادی با معرفی جناب آقای دکتر سید جواد طباطبایی نیز، در بررسی مقدمه، اهمیت گگل و فوئر باخ را در مراحل اولیه شکل‌گیری اندیشه‌ی «زیر بنا» یادآور شدند. و سرانجام جناب آقای مسعود عرفانیان نیز ویراستاری کل کتاب را انجام دادند. از کلیه افراد فوق که جهت بررسی و نقد این اثر وقت صرف کردند کمال تشکر و قدردانی را دارم.

در پایان از آقای محسن علی نسب در دفتر فنی یلیا که حروفچینی اولیه‌ی دست‌نویس را بر عهده گرفتند و از خانم مریم غفران مدیر نشر افکار که تصحیح و صفحه‌آرایی نهایی متن بر عهده ایشان بود و از آقایان و آشنایان طراح جلد و به ویژه از جناب آقای ساسانی مدیر محترم نشر افکار که به این نوشتار را پذیرفتند نیز بسیار سپاسگزار هستم. امید است که این نوشتار که به جهت روشن‌اندیشی در زمینه‌ی «نظریه‌ی اجتماعی» مؤثر و مفید واقع شود.

کیومرث مکی‌نژاد

تهران - شهریور ۱۳۹۲